Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981116

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۶ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک شعری از سنایی دیدم، شعر معروفی است. خیلی سنگین است، ولی قصیدة بلندی هست. خیلی فهم این شهر و ریزه‌کاری‌هایش خیلی سخت است. نیازمند یک کلاس هست. سلطان سنجر از سنایی سؤال می‌کند در مورد مذهب حق، پاسخی که داده با این شروع می‌شود:

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن \* جان نگین مُهر مِهر شاخ بی بر داشتن

... مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد \* حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن

آن‌که او را بر سر حیدر همی‌خوانی امیر \* کافرم گر می‌تواند کفش قنبر داشتن

که آن کسانی، من نمی‌توانم این اعتقاد را درست بدانم که کسی حق زهرا را ببرد ادعای مسلمانی کند. کسی که حق زهرا را ببرد نمی‌تواند مسلمان باشد.

کفش برداشتن یعنی خدمت کردن. خادم‌ها کسانی بودند که یک بزرگی که می‌رفته کفشش را دست می‌گرفتند همراهش می‌رفتند.

آن‌که او را بر سر حیدر همی‌خوانی امیر \* کافرم گر می‌تواند کفش قنبر داشتن

من اگر اعتقاد داشته باشم، آنهایی که تو امیر بر حیدر می‌خوانی آنها صلاحیت خادم بودن قنبر را دارند من کافرم. اگر من این اعتقاد را پیدا کنم. خیلی زیبا و سنگینی هم هست. سنایی حکیم بوده و علم و چیزش را هم در شعر منعکس کرده. تکه‌های مختلف شعر، بعضی تکه‌هایش واقعاً حیرت‌انگیز است. یک تکه‌ای دارد که می‌گوید حضرت عیسی مسیح عنایت دارد به مسلمان‌ها، به شیعه‌ها و مسلمان‌ها و امثال اینها. نباید در این شرایط کسی دنبال خر داشتن، پیروی از خر کردن، از اوّلش کنایه دارد.

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن

دلبر اشاره به خلفاست. می‌گوید اینها کسانی نیستند که صلاحیت محبت و دوست داشتن و علاقه داشته باشند. خر و الاغ و این چیزها هستند که، بعد این را با یک بیان شاعرانة فوق العاده‌ای بیان کرده.

شاگرد: تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو \* کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن

استاد: تا دل عیسی مردم باشد اندر بند تو \* کی روا باشد دل اندر سم هر خر داشتن

عیسی سوار خر می‌شده، عیسی و خر با همدیگر توأمان هست، می‌گوید حضرت عیسی مسیح نسبت به مسلمان‌ها عنایت دارد. شما مسلمان‌هایی که اینقدر حضرت عیسی شما را بزرگ کرده و عنایت دارد، اینقدر خودتان را کوچک کردید که دنبال سم خر دارید می‌گردید. خیلی شعر زیبایی است، می‌گوید چیز هست. می‌گوید اگر می‌خواهید چیز بشوید سفینة نوح درآ، پُر کشتی است چیزهایش.

بحر پر کشتی‌ست لیکن جمله در گرداب خوف \* بی سفینه این نوح نتوان چشم معبر داشتن

این همه کشتی‌هایی که هست همه کشتی‌ها در هلاکت هستند، می‌خواهی نجات پیدا کنی، عبور کنی از این گرداب‌ها به سفینة نوح سوار شو. خیلی قشنگ است. هم خواندنش یک چیز جالبی است. سنایی خیلی هم شاعر مقتدری است و آن هم امامی است. می‌گوید که به مکتب جعفر داشتن، تأکید می‌کند که آن مذهب، مذهب جعفری است. این هم بحث تشیع نیست. روی تشیّع جعفری تکیه می‌کند.

شاگرد: گر همی مؤمن شماری خویشتن را بایدت \* مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن

استاد: ان‌شاءالله که خدا ما را عاقبت به خیر کند و بر مُهر زر جعفر داشتن بمیراند

۷:۴۳

بحث سر حدیث لا ضرر بود. مرحوم آقای داماد، اشاره‌ای به فرمایشات آقای داماد هم داشته باشیم مناسب است.

مرحوم آقای داماد در بحث لا ضرر. ایشان وجوه مختلفی را ذکر می‌کند، ۶ وجه ذکر می‌کند. من جمله از وجوه، وجهی است که مرحوم شیخ انصاری دارند و مرحوم شیخ انصاری لا ضرر را ارادة نفی حکم به لسان نفی موضوع دانستند

نه، وجه سوم، وجهی است که ارادة نفی حکمی که یوجب منه الضرر هست و این را آقای داماد می‌خواهند بگویند سه جور می‌شود تبیین کرد. به سه وجه می‌شود توجیه کرد. یک وجه از باب مجاز در کلمه، مراد از ضرر حکم اینکه ینشاء منه الضرر هست، از باب اطلاق مسبّب و ارادة سبب.

یکی از باب مجاز در حذف، لا ضرر یعنی لا ضرر ینشاء من حکم الشارع. مثلاً اینجور تعبیر بکنیم. آن حذف را در وصفی که برای ضرر هست در نظر بگیریم که بالملازمه یعنی شارع مقدس حکمی که ینشاء منه الضرر ندارد، یا قبل از آن تقدیر بگیریم، لا ضرر یعنی لا حکم، سببٍ للضرر، امثال اینها، این شکلی. که البته اگر بخواهیم تقدیر را یک تقدیر درست و درمان بدانیم، باید به این نحو لا ضرر ینشاء من حکم الشارع بگیریم که بالملازمه می‌گوید ضرری که ناشی از حکم شارع هست وجود ندارد، یعنی شارع حکمی جعل نکرده است که این ضرر از آن حاصل بشود. اینجوری باید جهت ادبی تعبیر کرد. و الا آن لا حکم ینشاء منه لا ضرر بگوییم، لا حکم ینشاء منه الضرر از جهت ادبی اصلاً نمی‌شود درستش کرد. اینجور باید تمام جمله‌بندی‌های عبارت را تغییر داده باشیم. تقدیر اینجور نیست که جمله‌بندی‌ها را، نظام جمله را تغییر بدهد. این است که بخواهیم توجیه بکنیم اینجوری لا ضرر یعنی لا ضرر مسبّبٌ عن حکم الشارع که از آن معنایش بالملازمه استفاده می‌شود که شارع حکمی که از آن ضرر ناشی بشود ایجاد نکرده.

آن که بیشتر می‌خواهم در موردش صحبت کنم وجه سومی است که مرحوم آقای داماد فرمودند. ایشان می‌گوید:

الثالث ارادته لبًّا من نسبة النفى الى الضرر بان يقال: ان المنفى بحسب لسان الحديث هو الضرر و حيث لا يمكن ارادة نفيه حقيقة فلا بد من ان يكون المراد لبًّا هو الحكم الذي يترتب عليه الضرر، فحاصل هذا الوجه ان المراد الاستعمالى و ان كان نفى الضرر إلّا ان المراد الجدي الواقعى هو نفى الحكم الذي ينشأ منه الضرر فتدبر.

تفصیل بین مراد استعمالی و مراد جدی داده شده. در مورد این کلام ابتدا من یک مقدمه‌ای عرض بکنم. ما در بحث تفکیک بین مراد استعمالی و مراد جدی این مطلب را گوشزد کردیم که مراد جدی گاهی اوقات مرادی هست که متکلم نمی‌خواهد او را تفکیک کند، این یک جور است. فرض کنید که جایی که شخص دارد شوخی می‌کند. می‌گوید برو در اتاق در حالی که واقعاً در مقام شوخی هست، ارادة جدی‌اش به طلب ورود در اتاق تعلّق نگرفته. می‌خواهد یک شوخی و مضحکه‌ای با طرف کرده باشد. این یک جور هست.

یک جور دیگری این هست که می‌خواهد مطلبش را تفهیم بکند. مرحوم آخوند در بحث معانی حرفیه، در بحث معانی استفهام و امثال اینها ایشان تعبیر می‌کند که مستعمل فیه در موارد مختلف استفهام مختلف نیست، دواعی مختلف است. اختلاف موارد استعمال ادوات استفهام به دواعی است نه به مستعملٌ فیه. آنجا عرض می‌کردیم یک موقعی متکلّم آن داعی استعمالش را نمی‌خواهد به مخاطب تفهیم کند، آن یک جور. ولی اینجاها داعی استفهامش را به مخاطب می‌خواهد تفهیم کند. اگر استفهامی که در مقام بیان تعجیز مخاطب هست، عجز مخاطب هست، تو می‌توانی به آسمان بپری. تو می‌توانی به آسمان بپری نه اینکه می‌خواهد استفهام کند که آیا مخاطب قادر به این کار هست یا نیست. در مقام طلب فهم نیست. بلکه در مقام افهام این مطلب هست که تو بر پریدن به آسمان قادر نیستی. اینجا مراد جدی نیست. یک مرحلة متوسطی این وسط وجود دارد که آن مرحلة متوسط را باید مدنظر داشت که مراد تفهیمی است. بحث مراد تفهیمی خیلی اثر دارد در تحلیل بسیاری از اختلافاتی که در میان علماء واقع شده. در جای خود مفصل این را بحث کردم که بسیاری از اختلافات ناشی از این هست که این مرحلة مراد تفهیمی را به عنوان یک مرحلة مستقل به آن نگاه نشده. یا مراد تفهیمی را همان مراد استعمالی تلقی شده، یا اصلاً به آن. گاهی اوقات می‌گویند مراد استعمالی را مراد تفهیمی قرار داده شده. در حالی که همة چیزهایی که متکلم می‌خواهد او را تفهیم بکند در مقام استعمال نیست. مراد تفهیمی چیز دیگری هست که او را باید جدا کرد از مراد استعمالی.

این جایی که شخص در حدیث شریف که ما می‌گوییم لا ضرر فرض این هست که مراد استعمالی‌اش این هست که ضرر در خارج وجود ندارد. مراد تفهیمی این هست که حکمی که از او ضرر ناشی می‌شود آن حکم وجود خارجی ندارد. بحث سر اینکه این مراد تفهیمی را چجوری می‌شود متکلم تفهیم کرده باشد. همین‌جوری یک کلمه‌ای به کار ببرد، می‌شود بدون اینکه در یک قالب مشخص آن را بگنجاند؟ به نظر می‌رسد که برای افهام این مطلب حداقل باید یک نوع مجاز در اسناد اینجا قائل شد، و بلکه چه بسا مجاز اسناد به تنهایی هم کافی باشد، یک چیزهای دیگر هم باید ضمیمه بکنیم. توضیح ذلک اینکه انتفاء وصف حکم شارع است. انتفاءی که وصف حکم شارعی هست که ناشی از ضرر می‌شود، شما آن انتفاء را دارید به ضرر خارجی نسبت می‌دهید. چیزی نیست جز مجاز در اسناد. مجاز در اسناد هم است، مصححش این است که اگر شارع مقدس حکمی را که از آن ضرر ناشی می‌شود را منتفی کند، ضررهایی که در خارج تحقق پیدا می‌کند مستند به شارع نیست. نه اینکه ضرر نیست. ضررها مستند به شارع نیست. لا ضرر به یک معنا یک نوع تضییق دایرة ضرر خارجی هم باید ملتزم بشویم. یعنی ضرری که مستند به حکم شارع است، آن را باید بگوییم منتفی شارع خواسته بکند. ما می‌گوییم به اعتبار اینکه مثلاً این حکم در دایرة نظام تشریعی دارد بیان می‌شود، امثال اینها، خودش قرینه است بر اینکه حکمی که مربوط به، یعنی محمولی که، یعنی انتفائی که موضوعش حکم شارعی هست که آن حکم شارع از آن ضرر حاصل می‌شود، آن را استناد می‌دهیم به ضرر، حتی بدون قید. نه ضرری که مسبب از حکم شارع باشد، ضرری که مستند به حکم شارع باشد. اینها بدون، این یک نوع مجاز در اسناد هست و یک خلاف ظاهری باید در آن مرتکب بشویم. خلاف ظاهر به این معنا که اوّلاً حکم مربوط به آن چیزی که منتفی هست، حکم شارع هست. شما حکم را نگفتید، آن را نسبت دادید به مسبّبش. آن هم مسبّبی که آن مسبّب تمام حصصش مسبّب حکم نیست. بعضی از حصّه‌های ضرر مسبب از حکم هست. شما خصوص آن حصه را هم نفی نکردید. مطلق طبیعت ضرر را نفی کردید به اعتبار اینکه شارع مقدس حکمی که ینشاء منه الضرر را نفی کرده است. نمی‌خواهیم بگوییم نمی‌شود. این مصحّح ندارد، عرفی نیست. این حرف‌ها نیست. بحث سر این است که این هم یک نوع ادعا هست، یک نوع خلاف اصلی در آن وجود دارد. یک نوع عنایتی در آن وجود دارد. و این عنایتش اینجور نیست که از عنایت‌هایی که در سایر وجوه هست کمتر باشد. در این بحث‌ها لحن را جوری کأنّ این شبیه همان کلام مرحوم آقای روحانی است. کلام آقای روحانی خیلی شبیه همین بود. تصور گویا شده که ما وقتی از این قسم سوم دانستیم، دیگر مطابق اصل است. هیچ مطابق اصلی نیست. اینها همه‌شان یک نوع تجوّزی، یک نوع خلاف قاعده‌ای در آن وجود دارد. باید ببینیم که کدام یکی از این خلاف قاعده‌ها بیشتر مطابق استعمالات متعارف عرفی هست؟

شاگرد: اینجا یک دانه بیشتر نیست فکر کنم.

استاد: نه دو تاست.

شاگرد: علاقة سببی و مسببی لحاظ بشود، هم مجاز در اسناد تصحیح می‌شود.

استاد: نه، باید تضییق بکنیم.

شاگرد: تضییقش به خاطر علاقة حاصل می‌شود

استاد: نه باید تضییق بکنید. و الا حکم شرعی سبب مطلق ضرر نیست.

شاگرد: علاقة سبب و مسبب را فقط ندارد

استاد: نه، شما به ضرر سبب و مسبب اسناد ندادید. مطلق ضرر را نفی کردید.

شاگرد: نه کافی نیست. شما در واقع هم ضرر را، ضرر خاص گرفتید. هم ضرر خاص را منتفی نکردید. حکمی که این ضرر خاص را منتفی کرده.

استاد: با یک لحاظ زائد این کار را کرده.

شاگرد: دو تا لحاظ است. آن چیزش خیلی مهم نیست. ما حکمی که اگر واقعاً هیچگونه تضییقی در جمله نبود، هیچ مانعی ندارد. فرض کنید من به جای اینکه بگویم که این خانه آتش نگرفته، بگویم آتشی وجود ندارد. یا برعکس، به جای اینکه می‌خواهم بگویم آتش وجود ندارد، می‌گویم آتش‌سوزی آتش وجود ندارد. برای اینکه به طرف بفهماند، آن طرف می‌آید به من می‌گوید که من هیزم برایت تهیه کردم، آتش‌سوزی وجود ندارد. آتش‌سوزی ناشی از آتش وجود ندارد. این مانعی ندارد. یعنی ما به وسیلة نفی مسبّب افهام کنیم نفی سبب را. چون لازمة عقلی‌اش است. اگر واقعاً این مسبّب بتمام حصصه مسبب باشد با نفی این مسبب، نفی سببش هم استفاده می‌شود. آنش خیلی مهم نیست. آنکه بیشتر از همه خلاف اصل بودن در آن وجود دارد، این است که طبیعت ضرر به کلیته معلول حکم شارع نیست. طبیعت ضرر می‌تواند به خاطر اینکه مردم‌هایی که متدین نیستند ضرر ایجاد می‌کنند، به همدیگر ضرر می‌زنند. این ضرری که ناشی از حکم شارع است را در نظر می‌گیرید، یعنی در دایرة اطاعت، در دایرة مطیعین دارید بحث را دنبال می‌کنید. اینکه حکمی که قید مطیع بودن در دایرة تشریع بودن، در دایرة امتثال بودن را نیاوردید. بحث این است، و الا اینکه حکمی که مربوط به سبب هست، به مسبب نسبت بدهید آن خیلی مهم نیست، اصلاً ممکن است به آن نسبت ندهید، اینجوری تعبیر بکنیم، بگوییم که می‌خواهم بگویم خورشید طلوع نکرده است. می‌خواهم بگویم اتاق روشن نشده. چون اگر خورشید طلوع کرده بود اتاق روشن می‌شد. طرف می‌آید می‌گوید بابا بلند شو آفتاب زد، کو نور؟ کو نور دقیقاً همین را می‌خواهم بگویم. نفی معلول می‌کنم برای افهام نفی علت، هیچ تجوز و امثال اینها هم در آن لازم نیست اینجا. در بحث این مشکلی که اینجا وجود دارد، مشکل صرفاً مجاز در اسناد که می‌خواهم بگویم، مجاز در اسناد به این اعتبار است که حکمی که مربوط به یک حصة خاص هست به کل طبیعت نسبت دادند. ضرر مستند به شارع منتفی است. مطلق ضرر را دارم نفی می‌کنم. اگر نه، از اوّل می‌گفتم ضرر مستند به شارع نیست و می‌خواستم با این افهام کنم که شارع حکمی که منشاء ضرر می‌شود را نفی کرده باشد، اصلاً نیاز به مجاز در اسناد هم ندارم. آن نکته‌ای که در مجاز در اسناد هست، نکتة اصلی‌اش این نیست که از حکم مربوط به مسبب را داریم به سبب نسبت می‌دهیم. نه ممکن است خود مسبب را بیان کنیم، به دلیل اینکه مخاطب خودش از مسبب به سبب پی ببرد. چون لازمة عدم تحقق مسبب عدم تحقق سببش است. اینکه بحث مجاز در اسناد را طرح می‌کنم، مجاز در اسناد به اعتبار آن جهت مسبب و سببی بودنش نیست. مجاز در اسنادش به اعتبار این است که حکم حصة خاص را به طبیعت نسبت دادن است. و این یک نوع تجوز است. حالا این حکم از باب مجاز در کلمه بگیرید، مجاز در حصر بگیرید، مجاز در اسناد بگیرید، این را باید ملتزم بشوید. احتمالات ثلاثه در این جهت یکسان است. بحث اصلی بحث این است، در این، این را در بحث آقایان خیلی به آن تأکید نکردند. مناسب بود روی این جهت تأکید بشود. و نتیجه‌گیری‌های خاصی کردند که نتیجه‌گیری‌ها مناسب نبود.

یک بیانی اینجا مرحوم آقای داماد دارند در اشکالی به مرحوم آخوند مطرح می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند که اینجا ضرر، نفی حکم به لسان نفی موضوع هست. آقای داماد این را می‌گویند این مطلب صحیح نیست، من عین عبارت آقای داماد را بخوانم.

ایشان می‌فرماید:

ثم انه يختص ما ذكره باشكال و هو ان نفى الموضوع بلحاظ نفى الآثار ادعاء يصح بالنسبة الى الاحكام الوضعية دون التكليفية، لانه قبل تحقق الموضوع الضرري لا معنى لادعاء نفيه و بعد تحققه لا معنى لتعلق الحكم التكليفى به، لما حققنا فى محله من ان الاحكام التكليفية انما تتعلق بالعناوين المتصورة فى الذهن حالكونها مرآتا للافعال الخارجية لا بنفس تلك الافعال بعد تحققها، فانه راجع الى تحصيل الحاصل او الممتنع

ایشان می‌فرماید اشکالی اینجا وجود دارد که نفی حکم، مراد شما از موضوع چی است؟ فرض کنید من می‌گویم لا وضوئه. مراد وضوء قبل از وجودش است، قبل از وجود نیست. ما بخواهیم نفی‌اش کنیم. بعد از وجود، بعد از وجود هم که تحصیل حاصل نفی‌اش و امثال اینها. این مطلبی که ایشان طرح می‌کنند.

شاگرد: ؟؟؟ ممتنع است

استاد: یا ممتنع. تحصیل حاصل اگر مراد ایجادش است. بعد از وجود اگر می‌خواهید بگویید همین را موجود کن، تحصیل حاصل است. اگر می‌خواهید معدوم کن، امر به تحقق ممتنع چون اجتماع نقیضین است. یعنی شیء موجود را با وصف موجود بودن معدوم کنید که نمی‌شود.

آقایان در همان بحث قضایا این را پاسخ دادند که من می‌گویم زیدٌ عالم. این اشکال، اشکال عامی است که در تمام قضایا می‌آید. زید عالم، زید به شرط عالمیت عالم است، یا در ظرف عالمیت می‌خواهید بگویید عالم است، یا در ظرف عدم عالمیت می‌خواهید بگویید عالم است. کدامش است؟ گفتند لا بشرط، موضوع باید لا بشرط از محمول در نظر بگیریم. لا بشرط نه به شرط وجود نه به شرط عدم. این وجوب را نه به شرط وجود خارجی در نظر بگیریم، نه به شرط عدم. اینکه شما می‌گویید قبل از وجود یا بعد از وجود، نه هیچکدام. لا بشرط از وجود و عدم در نظر بگیرید، و این اشکال وارد نیست.

از جهت شکلی به نظرم می‌رسید که به جای این تعبیری که آقایان مطرح می‌کنند بهتر است که یک تحلیل دیگری قضیه را بکنیم که این تحلیل روحش همین تحلیل آقایان است. ولی یک مقداری به نظرم راحت‌تر می‌شود مطالب را در این قالب تعبیری دنبال کرد. آن این است که قضایا دو قسم داریم. قضایایی که به مفاد کان هست، و قضایایی که به مفاد صار هست. یک موقع می‌گوییم زیدٌ عالم. این یعنی زید عالم است. یک موقع می‌گوییم زید صار عالماً. تحلیل‌هایی که آقایان دارند، در قضایایی که به مفاد کان هست می‌آید. ولی قضایایی که به مفاد صار هست، این معنایش یک نوع حرکت و انتقال از یک حالت به حالت دیگر است. زیدٌ صار عالماً یعنی زید مقید به عدم محمول تبدیل به محمول شد. اصلاً موضوع مقید به عدم محمول است. زید مقید به عدم تبدیل به موجود شد. زید جاهل عالم شد. زید صار عالما، یعنی زید جاهل عالم شد. در قضایای طلبیه هم حقیقتش امر به تصییر است. می‌گوییم که عَلِّم زیداً. یعنی زید جاهل را عالم کن. اصلاً زید مقید به جهل اخذ می‌شود. ولی امر به این هست ک این موضوع را از این حالت به حالت دیگر تبدیل کن. حالا نسبت به اصل وجود، قضایای طلبیه نسبت به اصل وجود از سنخ قضایای تصییریه است. یعنی چی؟ یعنی فرض کنید می‌گویم اِعلم. اِعلم یعنی ای کسی جاهل هستی، عالم شو. یعنی چی؟ یعنی من فرض کردم عالم در خارج نیست، عالمی که در خارج موجود نیست می‌خواهم ظرف خالی از عالمیت به ظرف واجد عالمیت تبدیل شود.

حالا اگر برعکسش را خواستم بگویم. این قضایای اثباتیه است. قضایای سلبیه آن این هست که فرض کنید من می‌گویم لا تشرب الخمر. یعنی من فرض کردم که اگر من این امر نکرده باشم، این ظرف از شرب خمر پُر می‌شود. من می‌خواهم ظرفی که اگر من امر نکرده بودم وجود در آن تحقق پیدا می‌کرد، می‌گویم این ظرفی را که. فرض کنید الآن این ظرف الآن در آن شرب خمر وجود ندارد. من می‌توانم شرب خمر را در آن ایجاد کنم، می‌توانم شرب خمر را ایجاد نکنم. من می‌گویم شرب خمر را ایجاد نکن. یعنی همان حالت عدم شرب خمری که قبلاً بوده ابقاء کن. ابقای حالت، یعنی نفی التصییر. فاقد شرب خمر را، فاقد شرب خمر را قرار بدهد. الآن شرب خمر که تحقق ندارد. در ظرف دوم هم همین عدم شرب خمر را ادامه بده. استمرار عدم ازلی است. اگر شارع مقدس گفت لا ضرر. یعنی ضرری که در خارج تحقق ندارد هنوز هم محققش نکن. قبل از ظرف تحقق این امر می‌شود. ولی امر، ایشان می‌گوید که قبل از ظرف تحقق آن عدم که محقق است. عدم محقق است ولی می‌تواند وجود بشود. می‌تواند تبدیل پیدا کند. شارع مقدس می‌گوید عدم الاضراری که در خارج هست این عدم الاضرار را استمرار ببخش. تبدیلش نکن به اضرار. آن عدم اضرار خارجی یعنی نفی التصییر. تبدیل عدم الاضرار به اضرار را محقق نکن. هیچ مشکلی هم ندارد.

شاگرد: در آن تحلیلی که فرمود نفی التصییر است، امرش را کاملاً قبول دارم. در حالت نهی‌اش آن تحلیل حداقل جامع نمی‌تواند باشد، چون ما به کسی که همین الآن دارد بالفعل مشغول شرب خمر هستم، می‌توانم

استاد: آنها یک مدل دیگری است. گاهی اوقات شرب خمر نکن، ممکن است معنایش این است که اعدام الموجود، آن هم هست. هر دو جورش می‌شود. امر به عدم تصییر، یا تصییر العدم. گاهی اوقات می‌گویم لا تشرب الخمر یعنی شرب خمری که مشغولش هستی ترک کن. این امر به تصییر است. این حقیقتش اترک شرب خمر است. حقیقتش امر است نه نهی. گاهی اوقات نهی لُبّاً امر است، یعنی اُترک شرب الخمر.

شاگرد: نسبت به حالات بعدی هنوز عدم، عدم را القاء کن

استاد: اینها حقیقت تحلیل‌ها یکی است. یک موقع من به این ملاحظه می‌گویم، به این ملاحظه‌ای که شما الآن یک شرب خمری را محقق کردید، می‌گویید این شرب خمر محقق را در آن بعدی محقق نکن. به ملاحظة تحقق شرب خمر، یعنی مفروض گرفتید طرف دارد شراب می‌خورد، می‌گویید این شرب خمر را ادامه نده. یک جور این هست که مفروض گرفتید که الآن شرب خمر نمی‌کند. می‌گوید نخور. نهی از احداث است. یک موقع نهی از احداث است، یک موقع نهی از استمرار است. هر دو جور لا تشرب الخمر در موردش می‌شود تعبیر کرد. در مورد هر دو جورش گاهی اوقات امر به تصییر است، گاهی اوقات نهی از تصییر است. حقیقت نهی را اگر آن حقیقت ابتدایی‌اش را در نظر بگیریم، نهی است، ولی خیلی وقت‌ها همین جملات نهی در جای امر به کار می‌رود و درست هم هست. به کار می‌رود. علی ای تقدیر این را می‌خواهم بگویم، با این بیانی که شما گفتید بگذارید بحث را اینجوری بیان کنم. یک موقعی طرف الآن دارد ضرر می‌زند. می‌گویم لا اضرار. یعنی ضررت را ادامه نده. یعنی ضرر موجود را فرض کردیم، این است که می‌گوییم ضرر نزن یعنی در ظرف دوم. نه با توجه به اینکه داری ضرر می‌زنی. یعنی حالت مضر بودن را به حالت عدم مضر بودن تبدیل کنی. بدّل الفرض، به تعبیر آقایان. فرض مضرّ بودن را به عدم مضرّ بودن تبدیل کن، هیچ اشکالی هم ندارد. بنابراین مقید به وجود هست، این مقید وجود را می‌خواهیم بگوییم عدم کن.

یک جور دیگر این هست طرف الآن مشغول نیست، اینجا مقید به عدم است. می‌گوییم ای کسی که الآن ضرر نمی‌زنی، در آن دوم این عدم ضرر را تبدیل به وجود نکن. نهی از تصییر و تبدیل العدم بالوجود است. نهی گاهی اوقات نهی از تبدیل العدم بالوجود است، یا امر به تبدیل الوجود به عدم است. هر دو جورش در نهی‌ها، و هیچکدامش هم اشکالی ندارد. این اشکال خاصی نیست. این اشکالی هست که در همان چیزهای مختلف قضایا وجود دارد آقایان هم جوابش را دادند. این یک اشکال خیلی مناسب نبود.

شاگرد: تدارک اینجوری در می‌آید دیگر.

استاد: نه. آن که محقق شده یعنی در آن دوم ضرر نزن.

شاگرد:

استاد: آن یک لحاظ دیگر است. یعنی آن ضرری که تحقق بخشیدید کاری که آن ضرر دیگر ادعاءً کأنّ وجود ندارد. می‌گویم ای آقایی که الآن داری ضرر می‌زنی، دیگر ضرر نزن. نه اینکه آن ضرری که زدی.

شنبه آقای داماد یک بیانی دارند، آن را شنبه در موردش توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان